

استدلال ریچارد داوکینز در دفاع از سقط جنین: گزارش، تحلیل و نقد

رهام شرف^۱

مسلم حاجی زاده^۲

چکیده

ریچارد داوکینز یکی از حامیان نظریه تکامل است که اندیشمندانی بزرگ همچون آلون پلانتینگا و ریچارد سویین برن به تحلیل و بررسی دیدگاه‌های وی پرداخته‌اند. او یکی از مدافعان سقط جنین بوده که بر مبنای نظریه تکامل از آن دفاع می‌کند. هدف پژوهش حاضر این است که با روش توصیفی-تحلیلی ضمن ارائه گزارشی دقیق از مبانی فکری داوکینز و استدلال وی در دفاع از سقط جنین، مهم‌ترین نقدهای وارد بر دیدگاه او در دفاع از سقط جنین را بیان کند. از نظر او، چون جنین انسان از نیروی تفکر بهره‌مند نیست و از این نظر در سطح حیوانات است و از طرفی درک او از لذت و درد پایین‌تر از درک حیوانات از لذت و درد است، همان‌طور که در جهت اهداف انسانی حیوانات را از بین می‌بریم، می‌توانیم جنین را نیز در مواردی که منفعت آن از ضررش بیشتر است سقط کنیم. یافته‌های این پژوهش نمایانگر این است که استدلال داوکینز در دفاع از سقط جنین ضمن مشکلات نظری، در عمل نیز ما را با مشکلات جدی مواجه می‌کند که با عمل‌گرایی و پیامدگرایی موردنظر وی در تعارض است.

واژگان کلیدی: جنین، سقط جنین، جنین انسان، تکامل، داوکینز، پیامدگرایی.

✦ تاریخ دریافت: ۹۷/۸/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۶

۱. استادیار فلسفه دانشگاه زنجان (نویسنده مسئول)، rahamsharaf@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد فلسفه اخلاق دانشگاه زنجان، hajizadeh_m@znu.ac.ir

مقدمه

سقط جنین^۱ یکی از مباحث بسیار مهم در حوزه‌ی اخلاق است. به دلیل اینکه استدلال‌های مطرح شده در دفاع از سقط جنین متنوع هستند، این مسأله یکی از مسائل پیچیده در حوزه اخلاق است (نیستانی، آل‌بویه، ۱۳۹۶: ۶۱)

با بررسی دیدگاه‌های مختلف در باب سقط جنین، می‌توان همه‌ی آن‌ها را تحت چهار رهیافت محافظه‌کارانه^۲، آزادی‌خواهانه^۳، فمینیستی^۴ و اعتدالی^۵ تقسیم نمود (اسلامی، ۱۳۸۴: ۳۴۶-۳۴۹). یکی از متفکرانی که مدافع حق سقط جنین و خواهان لغو همه‌ی محدودیت‌ها در رابطه با آن است (در حقیقت از نوعی رویکرد آزادی‌خواهانه دفاع می‌کند) ریچارد داوکینز^۶، متفکر و زیست‌شناس تکامل‌گرای انگلیسی است. او متولد ۲۶ مارس ۱۹۴۱، استاد بازنشسته دانشگاه آکسفورد است. داوکینز از پیروان داروین است و تلاش کرده در همین چهارچوب به تبیین مقولات مختلف زندگی انسان بپردازد.

داوکینز از جمله افرادی است که عقایدش درباره سقط جنین تأثیرگذار بوده است. از طرفی متفکران بزرگی همچون آلوین پلاتینگا^۷، ریچارد سویین برن^۸، کیث وارد^۹ و آلستر مک‌گراث^{۱۰} به تحلیل و بررسی مبانی فکری او پرداخته‌اند که این مسأله حاکی از اهمیت بالای اندیشه اوست.

با توجه به اهمیت رویکرد داوکینز در مواجهه با سقط جنین در این مقاله ابتدا به توضیح و تبیین موضع وی در رابطه با این مسأله پرداخته، سپس به تحلیل و بررسی درستی یا نادرستی عقاید پیامد‌گرایانه و تکاملی وی در این خصوص می‌پردازیم.

-
1. Abortion
 2. Conservative approach
 3. Libertarian approach
 4. Feminist approach
 5. Equilibrium Approach
 6. Richard Dawkins
 7. Alvin Plantinga
 8. Richard Swinburne
 9. Keith Ward
 10. Alister McGrath

۱. مبانی اندیشه داوکینز

نحوه نگرش داوکینز نسبت به مسأله سقط جنین، با توجه به پیش فرض‌های مهمی که در نظام فکری او وجود دارند مشخص می‌شود. نگرش تکاملی و پیامد گرایی دو مورد از مهم‌ترین این پیش فرض‌ها هستند که در اینجا به تشریح آن‌ها می‌پردازیم. در نهایت بر مبنای این پیش فرض‌ها پاسخ داوکینز به مسأله سقط جنین را بیان می‌کنیم.

۱-۱. نگرش تکاملی

نظریه تکامل^۱، در اوایل قرن نوزدهم مطرح شد. بر اساس این نظریه ریشه اقسام متنوع جانوران و گیاهان به یک یا چند نوع ساده و پست بازمی‌گردد که بر اثر تغییرات زیست‌محیطی و فرآیند انتخاب طبیعی^۲ مسیری تکاملی را پیموده و به شکل امروزی درآمده‌اند. این دیدگاه در اصل به چارلز داروین نسبت داده می‌شود اما دانشمندانی چون لایل، لامارک، بوفون و... به شکل‌گیری مبانی فکری او کمک کرده‌اند (باربور، ۱۰۳:۱۳۷۴-۱۰۱).

داوکینز از جمله مدافعان نظریه تکامل است. از نظر او مولکول‌ها و سلول‌های پیچیده جانداران امروزی محصول تکثیر مولکول اولیه پیچیده‌ای هستند که در کنار مولکول‌های ساده وجود داشته است. پیچیدگی این مولکول تصادفی بوده و از طریق همانندسازی، مولکول‌های همانند خود را به وجود آورده است (Dawkins, 1996:21). از نظر او همان‌طور که شکل منظم و پیچیده ماسه‌ها در کنار دریا در اثر برخورد امواج دریا با آن‌ها تصادفی است، پیچیدگی موجودات این جهان نیز تصادفی بوده و از طریق نظریه تکامل انواع قابل توجیه است (Ibid:43).

۱. Evolution

۲. Natural Selection

داو کینز در تبیین پیدایش موجودات زنده پیچیده دو نوع فرآیند انتخاب طبیعی را از یکدیگر تمیز می‌دهد: انتخاب طبیعی تک‌مرحله‌ای^۱ و انتخاب طبیعی انباشتی^۲. از نظر او موجودات زنده محصول انتخاب طبیعی انباشتی هستند. در انتخاب طبیعی تک‌مرحله‌ای، تکامل وجود ندارد. مثلاً اگر چنین انتخابی در میان سنگ‌ریزه‌ها یا ماسه‌های کنار ساحل اتفاق بیفتد به صورت دفعی و برای همیشه آن‌ها را دسته‌بندی می‌کند؛ اما در فرآیند انتخاب طبیعی انباشتی، موجوداتی که انتخاب می‌شوند تکامل یافته و مجدد در مسیر انتخاب طبیعی قرار گرفته، پیچیده و پیچدتر خواهند شد (Ibid, p:45).

۱-۱-۱. تکامل و نفی وجود خدا

داو کینز متفکری ملحد است و در کتاب پندار خدا^۳ برهان‌های فلسفی اثبات وجود خدا را نقد کرده و از همه آن‌ها با عنوان براهینی بی‌اعتبار یاد می‌کند. وی از نظریه تکامل به‌عنوان دلیلی علیه وجود خدا استفاده می‌کند.

از نظر داو کینز برای تبیین پیچیدگی‌های طبیعت و قوانین حاکم بر آن علم کفایت می‌کند و نیازی به فرض وجود خدا نیست. وی معتقد است نظریه تکامل به نحوی ساده‌تر و معقول‌تر نحوه پیدایش جهان را تبیین می‌کند حال آنکه در نظر گرفتن خدا به‌عنوان علت فاعلی عالم، مسأله را پیچیده‌تر می‌کند (Dawkins, 2006: 129). از نظر او انتخاب طبیعی فرآیندی بدون غایت است که منشأ پیدایش جهان است. داو کینز معتقد است اگر جهان را ساعتی منظم در نظر بگیریم انتخاب طبیعی، ساعت‌سازی کور و بدون هدف است (Dawkins, 1996: 5). از نظر او نظریه تکامل نوعی جهان‌بینی است که بر مبنای آن، بدون پیش‌فرض گرفتن خدا به‌عنوان طراحی حکیم می‌توانیم نحوه پیدایش عالم را تبیین کنیم (Dawkins, 1995: 133).

۱. Single-Step Selection

۲. Camulative Selection

۳. God Delusion

۱-۱-۲. اخلاق تکاملی

در نظریه تکاملی و اخلاقی داوکینز مفهوم ژن^۱ نقش محوری دارد. از نظر او سلول‌های گیاهان و حیوانات در اثر همانندسازی ژن‌ها ایجاد شده و به صورت پیچیده امروزی درآمده است. البته داوکینز معتقد است ما زمان، دلیل و چگونگی همانندسازی ژن‌ها برای ایجاد سلول‌های موجودات زنده را نمی‌دانیم. ژن‌هایی که همانندسازی کرده‌اند در بدن موجودات زنده به صورت یک کلیت هماهنگ شده عمل می‌کنند، به همین دلیل در رفتار موجودات زنده نوعی وحدت و تشخص قابل مشاهده است. از طرفی طبیعت نیز ژن‌هایی را انتخاب می‌کند که همکاری بهتری با یکدیگر داشته و هماهنگ‌تر عمل می‌کنند (Dawkins, 1989:46-47). ژن‌ها اندام‌ها و سلول‌های بدن موجود زنده را به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌کنند که بتواند به بقای خود آن‌ها کمک کند. از آنجایی که بقای اندام موجود زنده به بقای ژن‌ها کمک می‌کنند، ژن‌ها این اندام‌ها را خودخواهانه برنامه‌ریزی می‌کنند؛ اما در برخی شرایط لازم است رفتار دیگر گرایانه و نیکوکارانه اتفاق بیفتد که در نهایت به بقای ژن کمک می‌کند. مبنای این گونه رفتارها نیز خود گرایانه است زیرا در مواردی که ژن، بدن تحت سلطه خود را طوری برنامه‌ریزی می‌کند که به خویشاوندان خود کمک کند، در حقیقت به تکثیر ژن‌های مشابه خود کمک می‌کند (Dawkins, 2006:216-217)؛ بنابراین داوکینز بر مبنای نظریه تکامل از نوعی اخلاق خود گرایانه دفاع می‌کند؛ اما چون این گونه رفتارها بر اساس عملکرد ژن‌ها و به صورت جبری اتفاق می‌افتند، می‌توان اخلاق تکاملی را با خود گرایی روان‌شناختی پیوند زد که بر مبنای آن سرشت انسان به گونه‌ای است که همواره بر اساس لذت و نفع خود عمل می‌کند و اعمال به ظاهر نوع دوستانه آدمی نیز تفسیر خود گرایانه دارند.

۲-۱. پیامد گرایی

بر مبنای پیامد گرایی خیر بر درستی و وظیفه ارجحیت دارد (Darwall, 2003:2).

از نظر پیامدگرایان ارزش‌های اخلاقی مطلق نیستند و ارزش اعمال به نتایج بیرون از اخلاق وابسته است. (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۴۵) برای مثال، اگر هدف از اخلاق (الف) گسترش خوشبختی و رهایی از درد یا (ب) ایجاد بیشترین مقدار آزادی ممکن در جهان یا (ج) ادامه بقای گونه ما است، در این صورت پیامدگرایی پذیرفته شده است (Hanies, 2006: 1).

همان‌طور که در تحلیل اخلاق تکاملی داو کینز بیان گردید، بر اساس گزارش وی از نقش ژن‌ها در اخلاق می‌توان نظریه اخلاقی موردنظر او را خودگرایی دانست که نوعی پیامدگرایی است.

اما از طرف دیگر داو کینز بر محوریت لذت و پرهیز از درد به‌عنوان اصلی کلی یاد می‌کند که باید محور تمامی رفتارهای انسان باشد (Colson, 2004: 167). برخی از شارحان وی با توجه به نظریات وی در خصوص سقط جنین و اتانازی معتقدند داو کینز پس از نقد دین و انکار وجود خدا تلاش کرده تا نوعی سودگرایی را مطرح کند که لذت‌گرا بوده و افزایش دادن بیشترین خیر برای بیشترین افراد را در دستور کار خود دارد (Grafen, 2006: 251). با توجه به این مسأله می‌توان گفت خودگرایی اخلاقی موردنظر داو کینز در نهایت وقتی وارد حوزه مسائل عملی زندگی می‌شود، با توجه به محوریت اصل لذت در آن به سودگرایی کلاسیک نزدیک می‌شود که بر مبنای آن باید بیشترین لذت را برای بیشترین افراد به وجود بیاوریم و افرادی چون جرمی بنتام و میل از بنیان‌گذاران اصلی این نوع سودگرایی هستند.

۲. استدلال داو کینز در دفاع از سقط جنین

داو کینز بر مبنای دو مسأله‌ی عدم برخوردارگی جنین از نیروی عقل و عدم تفاوت جنین و حیوانات در درد کشیدن از سقط جنین دفاع می‌کند.

از نظر داو کینز مخالفان سقط جنین معتقدند سقط جنین کار درستی نیست زیرا با سقط کردن جنینی که سیستم عصبی‌اش تشکیل شده او را آزار می‌دهیم؛ اما چرا زجر کشیدن یک جنین که درک اندکی از لذت و درد دارد تا این حد برایمان مهم است اما از بین

بردن حیواناتی که از سیستم عصبی کاملی برخوردارند برای ما بی‌ارزش است؟ (Dawkins, 2006: 297-298). وی می‌نویسد:

«احتمالاً اگر آن (جنین) پیش از اینکه سیستم عصبی‌اش تشکیل شده باشد، سقط شود، (قادر به رنج کشیدن نیست)؛ اما حتی اگر سیستم عصبی آن تشکیل شده باشد مطمئناً کمتر از یک گاو که در کشتارگاه سلاخی می‌شود، رنج می‌کشد» (Dawkins, 2003: 293)

به عبارت دیگر، در نظر داوکینز ارزش اخلاقی یک جنین و حتی کودکی که هنوز فاقد نطق است و به صورت بالقوه ناطق است با حیوانات دیگر، یکسان است؛ زیرا هر دو به یک اندازه از دنیای پیرامون خود دارای درک هستند. پس دلیلی نمی‌توان یافت که به وسیله آن زجر کشیدن جنین انسان را بر زجر کشیدن حیوانات دیگر اولویت داد. از نظر او اگر درد کشیدن حیوانات دیگر برای ما بی‌اهمیت باشد، در این صورت ما باید به یک سؤال اساسی پاسخ بدهیم. از آنجا که بر اساس نظریه تکامل ما انسان‌ها تکامل یافته‌ای اجداد شبیه به میمون خود هستیم بنابراین با موجوداتی نیم انسان نیم حیوان روبه‌رو هستیم که اجداد ما را تشکیل می‌دهند؛ موجوداتی که در روند تکامل ما از میمون به انسان در آن میان قرار دارند و آهسته آهسته به انسان تبدیل شده‌اند. ما چه زمانی از زندگی آن‌ها را می‌توانیم در نظر بگیریم و بگوییم که شما تاکنون میمون بوده‌اید و از این به بعد انسان هستید؟ مسلماً هیچ زمان؛ زیرا تکامل، هیچ‌گاه نمی‌تواند خط و مرزی بین گونه‌ی هموسپینس^۱ و گونه‌های دیگر بکشد... (Dawkins, 2003: 41).

درواقع از نظر داوکینز، بر اساس نظریه تکامل، حدها فصل میان انسان و سایر موجودات مشخص نیست و ارتباطی ناگسستنی بین او و سایر موجودات زنده وجود دارد. بر همین اساس در نظر گرفتن تفاوت ماهوی میان انسان و سایر جانداران غلط بوده و دلیلی در دست نداریم تا تمایزی ماهوی میان انسان و حیوانات قائل شویم چه برسد به اینکه بخواهیم جنین انسان را بر سایر جانداران برتری دهیم.

1. Homo sapiens: انسان هوشمند، یا انسان خردمند یا انسان نوین.

داو کینز معتقد است بر مبنای نظریه تکامل، انسان بودن یک سلول جنینی نمی‌تواند برای آن حقوق ثابتی را به وجود آورد چراکه ما با شامپانزه‌ها دارای اجداد مشترک نزدیکی هستیم و همچنین خویشاوندی دوری با دیگر گونه‌های حیوانات زنده داریم. بر این اساس، حتی اگر به پرسش از انسان بودن یا نبودن جنین پاسخ صریحی داده شود، پیوستگی تدریجی میان گونه‌های جانوری که ویژگی اصلی نظریه تکامل است به ما ثابت خواهد کرد حداقل چند گونه‌ی نزدیک به خط مرزی میان انسان و میمون وجود دارند که ترسیم خط مرزی‌ای که جدایی انسان از گونه‌های دیگر را مشخص می‌کند را باطل می‌سازد (Dawkins, 2006:300-301). بنابراین مخالفان سقط جنین نمی‌توانند برای انسان به‌صرف انسان بودنش، جایگاه ارزشی برتری در نظر بگیرند.

به اعتقاد داو کینز، بیشتر مردمی که سقط جنین را به‌عنوان یک گناه لحاظ می‌کنند، به این مسأله فکر نمی‌کنند که گوشت‌خوار هستند و هیچ نگرانی‌ای در مورد شامپانزه‌هایی که در باغ‌وحش‌ها زندانی و در آزمایشگاه‌ها قربانی می‌شوند ندارند (Dawkins, 2004:291).

از نظر او حتی اگر علم نتواند درستی سقط جنین را تصدیق کند، می‌تواند مشخص کند زنجیره‌ای که جنین بدون ادراک را به انسان کامل تبدیل می‌کند شبیه به زنجیره‌ای است که انسان‌ها را به گونه‌های دیگر پیوند می‌زند و اگر زنجیره پیوند جنین به انسان بزرگ‌سال ملموس‌تر و یکپارچه‌تر به نظر می‌رسد صرفاً به این دلیل است که گونه‌های میانی بین موجودات به‌وسیله «انقراض» از میان رفته‌اند و زنجیره تکاملی مجزا شده است؛ بنابراین نمی‌توان بدون دچار شدن به تناقض گفت که سقط جنین قتل است ولی کشتن شامپانزه قتل نیست. ما نمی‌توانیم هردوی این‌ها را قبول داشته باشیم (Dawkins, 2003:41)؛ چراکه نه در زنجیره جنین-انسان می‌توان خط مرزی میان جنین بودن تا انسان شدن مشخص کرد و نه در زنجیره انسان و گونه‌های دیگر.

۳. بررسی مسأله تشخیص^۱ و تقدم حق جنین یا مادر

دو مسئله‌ی مهم در اکثریت نظریات در باب سقط جنین مطرح می‌شود. اول اینکه آیا جنین، شخص یا انسان محسوب می‌شود؟ اگر پاسخ مثبت است جنین چه زمانی مانند دیگر اعضای جامعه دارای تشخیص می‌شود و همانند دیگران باید از حق و حقوق انسانیت برخوردار شود؟ آیا ویژگی‌هایی همچون خودشناسی، داشتن تصویری از گذشته و آینده، توانایی انتخاب و حفظ ارزش‌ها، همچنان که چالز تیلور معتقد است می‌تواند معیاری برای تشخیص باشد؟ مسأله دوم اینکه اگر جنین «شخص» محسوب شود، آیا حق حیات جنین بر حق کنترل مادر بر بدنش تقدم دارد یا بالعکس (Taylor, 1985:97).

۳-۱. تشخیص

اما در مورد مسئله تشخیص، عده‌ای جنین را از همان لحظه لقاح و شروع مراحل اولیه رشد، انسان تلقی می‌کنند و خواستار حق و حقوق مختص به او می‌شوند. عده‌ای نیز ملاک‌های دیگری را برای شخص بودن جنین نام می‌برند. از جمله این ملاک‌ها می‌توان به تشکیل سیستم عصبی، اصل علاقه‌مندی^۲، ذی‌شعور بودن و خودآگاهی و غیره اشاره کرد. برای مثال، ماری آنه ویرن^۳ یکی از موافقان سقط جنین در مسئله‌ی تشخیص است که پنج مورد از خصوصیات شخص اخلاقی و عضو جامعه‌ی اخلاقی را برمی‌شمارد که به ترتیب از این‌ها قرارند: ۱- ذی‌شعور بودن، ۲- تعقل، ۳- فعالیت ارادی، ۴- قوه‌ی ارتباط و انتقال اطلاعات از طریق معانی و پیام‌ها، ۵- خودآگاهی و ادراک نفس (اترک، ۱۳۹۴: ۵۷).

یکی از تفاوت‌های مهم عقیده‌ی داوکینز با دیگر عقاید درباره‌ی سقط جنین این است که او هیچ‌چیزی را وابسته با تشخیص جنین نمی‌داند. به سخن دیگر، همان‌گونه که به آن اشاره شد به اعتقاد داوکینز، انسان بودن یک سلول جنینی و ویژگی‌هایی که

1. Identity

2. Interest

3. Mary Anne Warren

به صورت بالقوه یا بالفعل به همراه دارد هیچ گاه نمی تواند برای او، از نظر حقوقی و اخلاقی، حق و جایگاهی را تعیین کند

۳-۲. تقدم حقوق مادر یا جنین

در مورد تقدم حقوق مادر یا جنین، ریچارد داو کینز می گوید این تنها مادر است که تعیین می کند جنین خود را سقط کند یا خیر. وی در پاسخ به زنی باردار که جنینش مبتلابه سندروم دون ۱ است و نمی داند که چه کاری باید انجام دهد می گوید:

«بدیهی است که این شما هستید که انتخاب می کنید (چه کاری انجام دهید. جنین را سقط کنید یا نکنید)... یک زن شخصاً حق سقط جنین دارد و من او را به خاطر این کار او محکوم نمی کنم» (Richarddawkins.net, 2014)

وی در ادامه می گوید که با توجه به این که میان سقط جنین و به دنیا آوردن یک بچه ناقص، تنها یک گزینه را می توانید انتخاب کنید، انتخاب معقولانه و اخلاقی، سقط جنین خواهد بود. دلیل داو کینز برای این پیشنهاد، چیزی جز تعهد وی به پیامد گرایی و سودگرایی ای که مدنظر دارد نیست آن چنان که مدعی می شود:

«برای افزایش مجموع شادی و کاهش رنج تصمیم به سقط عمدی جنین بگیرید. در غیر این صورت خودتان را محکوم به یک عمر مراقبت از فردی بزرگ سال با نیازهای یک کودک کرده اید. احتمال اینکه کودک شما زیاد عمر کند کم است اما با توجه به عمر زندگی شما، باید پس از خودتان به فکر کسی باشید که از او مراقبت کند که این مسأله هم برای شما و هم برای او دردآور خواهد بود» (richarddawkins.net, 2014).

با توجه به رهیافت هایی که در رابطه با سقط جنین بیان نمودیم، داو کینز بر اساس گفته خود در مورد حقوق مادر، رهیافتی آزادی خواهانه دارد که بر اساس مبانی سودگرایانه شکل گرفته است؛ زیرا وی به مادری که دارای جنین مبتلابه سندروم دون

۱. Down syndrome (DS or DNS) که در گذشته منگولیس نیز نامیده می شد، یک بیماری ژنتیکی است که به دلیل حضور تمام یا بخشی از یک کروموزوم اضافی در جفت کروموزوم ۲۱ به وجود می آید که در اصطلاح علمی تری زومی ۲۱ نامیده می شود.

است هیچ عقیده‌ای را تحمیل نکرده و از او خواسته که بر اساس علایق خود و اینکه او نیز حق زندگی بهتر دارد عمل کند و اوست که باید در مورد سقط جنین تصمیم بگیرد.

۴. بررسی و نقد داوکینز

در این بخش استدلال داوکینز در دفاع از سقط جنین را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ اما پیش از نقد و بررسی این استدلال لازم است برخی از مبانی فکری او را که در شکل‌گیری این استدلال مؤثر بوده است، مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

۴-۱. نقد مبانی اندیشه داوکینز

چنانچه گذشت نگرش تکاملی پیامد گرایی از جمله مهم‌ترین مبانی فکری داوکینز هستند. انسان‌شناسی وی نیز یکی از مبانی مهم اندیشه اوست که در شکل‌گیری استدلال داوکینز در دفاع از سقط جنین مؤثر بوده است. در این قسمت به نقد و بررسی مبانی فکری داوکینز می‌پردازیم.

در این بخش نظریه تکامل را هم از حیث فلسفی و هم از منظر مبانی زیست‌شناختی آن مورد بررسی و انتقاد قرار می‌دهیم.

۴-۱-۱. بررسی مبانی فلسفی نظریه تکامل

متفکران بزرگی همچون پلاتیگیا، مک گراث، سویین برن و کیث وارد مبانی تکاملی اندیشه داوکینز و براهین الحادی او را مورد انتقاد قرار داده‌اند که در این بخش به نقدهای آن‌ها می‌پردازیم.

مک گراث معتقد است داوکینز شواهدی قوی برای دفاع از نظریه تکاملی خود ارائه نکرده و مدعیات وی بیشتر بر حدس و گمان تکیه نموده است. در حقیقت از نظر مک گراث نوعی شکاف جدی میان حدس‌های داوکینز و نتیجه‌گیری‌های قطعی او وجود دارد که لازم است با ادله‌ای متقن پر شود (McGrath, 2007: 57). پلاتیگیا نیز ضمن تأیید حدسی بودن مدعیات داوکینز معتقد است حتی با فرض پذیرش نظریه تکامل این مسأله

که خداوند علت این فرآیند باشد نفی نمی‌شود و اتفاقاً با خلأهای موجود در تکامل و پرسش‌هایی که این نظریه از پاسخ دادن به آن‌ها ناتوان است، فرض وجود خدا فرضی است که برای تبیین چگونگی پیدایش عالم ضروری است (Plantinga, 2011:46). نقد دیگر پلانتینگا بر داو کینز ساده بودن تبیین نظریه تکامل در نحوه پیدایش عالم را به چالش می‌کشد.

از نظر داو کینز فرض گرفتن وجود خدا جهت تبیین پدیده‌های پیچیده عالم غلط است زیرا خود خدا حداقل به اندازه این پدیده‌ها پیچیده بوده و محتاج تبیین است (Dawkins, 1996:316). سوین برن نیز مسأله پیچیدگی فرض وجود خدا در نظریه تکاملی داو کینز را مورد انتقاد قرار می‌دهد. از نظر او دلیل اینکه داو کینز خدا را موجودی پیچیده می‌داند که نمی‌تواند نظم موجود در عالم را بر مبنای آن توجیه کرد این است که علم و قدرت الهی را با انسان مقایسه می‌کند. چون مغز انسان که مبدأ قدرت و علم اوست با وجود محدود بودن این علم و قدرت بسیار پیچیده است، پس خدا نیز بی‌نهایت پیچیده است (فرخی بالا جاده، ۱۵۰:۱۳۸۹) و فرض وجود او برای تبیین پیچیدگی پدیده‌های عالم فرضی مناسب نیست.

اما تکامل نیز با معضل پیچیدگی مواجه است زیرا در این نظریه نیز عناصری اولیه برای تبیین نظم عالم پیش فرض گرفته می‌شوند، حال آنکه درباره ماهیت دقیق آن‌ها و همچنین نحوه پیدایششان توضیحی ارائه نمی‌دهد. در حقیقت اگر فرضیه خلقت با مشکلی که داو کینز مطرح می‌کند مواجه است، دیدگاه داو کینز نیز به دلیل فقدان شواهد کافی نمی‌تواند چگونگی پیدایش جهان و موجودات موجود در آن را به‌طور دقیق تبیین کند. کیث وارد نیز نگرش تکاملی داو کینز را مورد انتقاد قرار داده است. از نظر او، داو کینز صرفاً می‌گوید بر مبنای نظریه تکامل و انتخاب طبیعی، نزاع بر سر بقاء وجود دارد و گونه‌ای باقی می‌ماند که به دلیل ویژگی منحصر به فردش در این نبرد پیروز می‌شود، اما وی توضیح نمی‌دهد چرا و چگونه چنین ویژگی‌هایی در یک گونه به وجود می‌آید (Ward, 1996:68). چنانچه گذشت داو کینز در تبیین اخلاق تکاملی این مسأله را

می‌پذیرد که ما از نحوه همانندسازی و چگونگی قرار گرفتن زن‌ها در کنار یکدیگر برای پیدایش موجودات زنده مطلع نیستیم. از طرفی با توجه به مبانی اندیشه وی هر ویژگی فردی و در نتیجه هر ویژگی که در گونه وجود دارد ریشه در ویژگی‌های زن‌ها و نحوه همانندسازی و چینش آن‌ها دارد، بنابراین چون از این مسأله اطلاع نداریم نمی‌توانیم نحوه پدیداری ویژگی‌های موجود در گونه‌ها را توضیح دهیم. بر همین مبنا می‌توان از نقد کیث وارد دفاع نمود.

۴-۱-۲. بررسی مبانی زیست‌شناختی نظریه تکامل

از آنجا که استدلال داوکینز در دفاع از سقط جنین بر مبنای نظریه تکامل بنا نهاده شده، لازم است مبانی زیست‌شناختی نظریه تکامل مورد نقد و بررسی قرار گیرد. پرواضح است تضعیف مبانی زیست‌شناختی نظریه تکامل، استدلال داوکینز در دفاع از سقط جنین را نیز متزلزل خواهد کرد.

۴-۱-۲-۱. فقدان شواهد تجربی کافی

بر اساس نظریه تکامل از شباهت میان چند چیز می‌توان این نتیجه را گرفت که آن‌ها مبدئی مشترک دارند، با توجه به این مسأله نظریه‌پردازان حامی تکامل نتیجه می‌گیرند که شباهت‌های میان جانداران گونه‌های مختلف این مسأله را اثبات می‌کند که آن‌ها اجداد مشترکی دارند؛ اما تنها فرض ممکن در مواجهه با شباهت میان گونه این نیست که آن‌ها اجداد مشترکی دارند. به‌عنوان نمونه می‌توان دو نفر را فرض کرد که شباهت بسیار زیادی به یکدیگر دارند و در یک سال نیز به دنیا آمده‌اند. وقتی ما برای اولین بار آن‌ها را می‌بینیم اولین تحلیلی که برای تبیین شباهت آن‌ها به ذهنمان می‌آید این است که آن‌ها دو قلو هستند؛ اما این فرض، یگانه فرض ممکن نیست چرا که می‌توان فرض کرد این دو نفر شباهت ژنتیکی زیاد و درعین حال تصادفی دارند؛ بنابراین از اینکه میان امور مختلف شباهت‌هایی وجود دارد، همواره وجود مبدئی مشترک برای آن‌ها نتیجه‌گیری نمی‌شود. لازم است برای اثبات نظریه تکامل و رد کردن سایر فروض برای شباهت‌های

میان گونه‌ها، شواهد تجربی قوی ارائه شود (Friedman, 2007: 4-5). شواهد تجربی که بتواند نظریه تکامل را اثبات کند اندک بوده و بر همین مبنا این نظریه تا حدی زیادی بر حدس و گمان مبتنی است و قطعیت آن محل تردید است (هاچینسون، ۱۳۷۱: ۸۶-۸۵). از طرف دیگر داروین برای نظریه تکامل شواهدی تجربی ارائه می‌دهد که مورد انتقاد است و شواهدی تجربی نیز وجود دارند که برخی اصول نظریه تکامل همچون انتخاب طبیعی را نقض می‌کنند. در اینجا به بررسی برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

به عنوان نمونه داروین مدعی شده تغییر در بال نوع مشخصی از حشرات را به دلیل تغییر جهت باد مشاهده کرده و این مسأله شاهدهی تجربی برای تأیید نظریه تکامل است. در ابتدا جهت وزش باد به سمت ساحل بوده و در این شرایط، شانس زنده ماندن همه اعضای گونه حشرات برابر بوده است؛ اما به مدت چند سال جهت وزش باد به سمت اقیانوس تغییر یافته و این مسأله سبب شده تا شرایط برای زنده ماندن حشراتی با بال‌های بزرگ‌تر مساعدتر باشد. با این وجود این ادعای داروین هیچ‌گاه تأیید نشده و روش اندازه‌گیری او نیز در هیچ‌یک از کتب او ثبت نشده است. از طرفی برای اثبات تغییر بال حشرات و اثبات این مسأله که این تغییر مؤید نظریه تکامل است لازم است اندازه بال حشرات در مقیاس بالا قبل و بعد از تغییر جهت باد با استفاده از روش‌های آماری دقیق اندازه‌گیری شود و تعصب‌ها و پیش‌فرض‌های دانشمندان نیز در این اندازه‌گیری مؤثر نباشد؛ اما داروین از چنین روش آماری در اندازه‌گیری بال حشرات استفاده نکرده به همین دلیل و جاهت علمی این مشاهده تجربی زیر سؤال است (Ibid: 6-7). این نقد نظریه داروین را با چالش مواجه می‌کند زیرا عدم استفاده از روش آماری دقیق برای اندازه‌گیری اندازه بال حشرات قبل و بعد از تغییر جهت وزش باد، نه تنها دقت علمی مشاهده تجربی وی را زیر سؤال می‌برد بلکه می‌تواند نمایانگر تحمیل پیش‌فرض‌های داروین بر نتیجه مشاهدات تجربی باشد.

۴-۱-۲-۲. عدم جامعیت اصل انتخاب طبیعی

اصل انتخاب طبیعی نقش محوری در نظریه تکامل دارد و باطل شدن آن ضربه‌ای جدی

به این نظریه تکامل وارد می‌کند. بر اساس این اصل در تنازع برای بقاء موجوداتی زنده می‌مانند که قوی‌تر بوده و قدرت سازگاری بیشتری با تغییرات محیطی داشته باشند؛ اما شواهدی تجربی علیه این اصل وجود دارد. به‌عنوان نمونه داروین اندازه‌نوگ بزرگ مرغ‌های ماهی‌خوار را بر اساس انتخاب طبیعی توضیح می‌داد. از نظر او آن دسته از مرغ‌های ماهی‌خوار که نوگ بزرگ‌تری دارند چون این نوگ به آن‌ها کمک می‌کند ماهی‌ها را راحت‌تر قطعه‌قطعه کنند، در مقایسه با مرغ‌های ماهی‌خواری که نوگ کوچک‌تر دارند شانس بیشتری برای بقاء دارند. این مسأله ممکن است در برخی از مناطق کره زمین صحیح باشد اما بیشتر مرغ‌های ماهی‌خواری که به دریاچه‌ها یا اقیانوس‌ها مهاجرت می‌کنند با ماهی‌های کوچک مواجه هستند و در این شرایط نوگ بزرگ به دلیل قانون اینرسی^۱ برای مرغ ماهی‌خوار درد ساز خواهد شد، چراکه حرکت دادن آن از حرکت دادن نوگ کوچک سخت‌تر است. نمونه‌ی شیرهای دریایی که در میان آن‌ها قانون چندهمسری وجود دارد نیز اصل انتخاب طبیعی را نقض می‌کند. درست است که برای بقای گونه و انتقال اسپرم به نسل بعد نزاعی میان شیرها صورت می‌گیرد اما در این نزاع شیرهایی که قدرت بدنی بالاتری دارند برنده نمی‌شوند بلکه آن دسته از شیرها برنده می‌شوند که مقاومت بیشتری در برابر گرسنگی دارند زیرا این شیرها به راحتی می‌توانند ماهی‌ها را شکار کنند و در اینجا قدرت جسمی برای بقاء اولویت ندارد. این در حالی است که بر اساس انتخاب طبیعی حیواناتی در جنگ برای بقاء پیروز می‌شوند که قدرت جسمانی بالاتری دارند (Ibid: 11-13). البته مدافع نظریه تکامل می‌تواند مدعی شود آنچه برای بقاء یک‌گونه اهمیت دارد قدرت سازگاری افراد آن‌گونه با تغییرات محیطی است و مقصود از اینکه در تنازع برای بقا افراد گونه‌ی قوی‌تر باقی می‌مانند نیز این است که در این افراد قدرت سازگاری بیشتری با تغییرات محیطی وجود داشته باشد؛ بنابراین بر اساس این تحلیل در نمونه‌ی شیرهای دریایی، وصف قوی‌تر در مورد آن دسته از شیرها به کار می‌رود که مقاومت بیشتری در برابر گرسنگی

۱. Inertia

دارند و در نتیجه قدرت سازگاری بیشتری با تغییرات محیطی دارند. البته اگر تأکید نظریه تکامل بر قدرت فیزیکی و جسمانی به عنوان ویژگی بنیادی برای بقای یک گونه باشد نقد مذکور بر این نظریه وارد خواهد بود.

اما چالش مهم تری که پیش روی انتخاب طبیعی و نظریه تکامل وجود دارد این است که این نظریه چگونه پدیداری تنوع در ویژگی‌های جانداران را توضیح می‌دهد تا در نهایت بر مبنای آن انتخاب طبیعی گونه‌ی برتر را تبیین کند؟ همچنین چگونه و بر اساس چه سازوکاری ویژگی‌ای که بقای یک گونه را تضمین می‌کند به نسل بعد انتقال می‌یابد؟ (Bateson, 2006: 556). در رابطه با انتقال ویژگی‌هایی که موجب بقای یک گونه است به نسل بعد، لازم است به نقش ژن‌ها در نظریه تکامل توجه شود.

۴-۱-۲-۳. جهش ژنتیکی

بسیاری از طرفداران نظریه تکامل بر این باورند که بخش وسیعی از تغییراتی که در روند تکاملی یک گونه به وجود می‌آید محصول جهش ژنتیکی^۱ است. در فرآیند جهش ژنتیکی، ژن‌ها تغییرات مولکولی ناگهانی پیدا می‌کنند یا اینکه جای آن‌ها درون کروموزم عوض می‌شود. با وجود اینکه علت و چگونگی این تغییرات در ژن‌ها مشخص نشده اما این تغییرات موجب می‌شوند صفت جدیدی در یک گونه از موجودات ایجاد شود. مسأله این است که بسیاری از جهش‌های ژنتیکی برای جانداران مضر است و بر این مبنای مؤید نظریه تکامل نیست؛ اما مدافعان این نظریه معتقدند جهان طبیعت صحنه‌ی جنگ و تنازع برای بقا است و گونه‌ای از موجودات زنده می‌ماند که جهش ژنتیکی آن‌ها مفید باشد و اساساً کار انتخاب طبیعی از بین بردن جانداران با جهش ژنتیکی مضر و بقای جاندارانی با جهش ژنتیکی مفید است؛ اما مسأله این است که بر اساس شواهد تجربی و بررسی فسیل‌های گونه‌های مختلف جانداران در طول تاریخ مشخص شده جهش ژنتیکی در صفات بنیادی جانداران رخ نمی‌دهد تا شواهد زیست‌شناختی لازم

برای نظریه تکامل را فراهم کند. بیشتر جهش‌ها در صفات تغییرپذیری چون رنگ پوست، رنگ چشم یا رنگ مو اتفاق می‌افتد و هیچ‌گاه جهش ژنتیکی در رنگ خون، تعداد سر یا دست و پای یک‌گونه از جانداران رخ نداده است (علوی سرشکی، ۶۴:۱۳۶۴-۶۰)؛ بنابراین گرچه در ابتدا به نظر می‌آید جهش ژنتیکی شاهدهی به نفع نظریه تکامل است اما بررسی دقیق این فرآیند نشان می‌دهد که این نوع جهش در صفات بنیادی جانداران که تفاوت‌های اساسی آن‌ها از یکدیگر را مشخص می‌کند روی نمی‌دهد، در نتیجه نمی‌تواند به عنوان دلیلی برای دفاع از نظریه تکامل مورد استفاده قرار گیرد.

بررسی مبانی زیست‌شناختی نظریه تکامل نشان داد که این نظریه مصون از نقدهای علمی و زیست‌شناختی نبوده و بر سر صحت آن میان دانشمندان اختلافات مهمی وجود دارد، حال آنکه داوکینز بنیاد استدلال خود در دفاع از سقط جنین را بر مبنای این نظریه پی‌ریزی کرده و به گونه‌ای از این نظریه سخن می‌گوید که گویا اصلی مسلم در جهان علم است.

۴-۱-۳. بررسی و نقد پیامد گرایی

چنانچه گذشت بر مبنای تحلیل داوکینز از ژن‌ها و نحوه عملکرد آن‌ها برای ایجاد اندام‌های موجودات زنده، می‌توان از نوعی خود گرایی عقلانی بر مبنای اندیشه او دفاع کرد؛ اما در موارد متعدد بخصوص در دفاع از سقط جنین خود را به عنوان سودگرا معرفی می‌کند. اولین مسأله این است که داوکینز چگونه میان دیدگاه اخلاقی سودگرایانه و خودگرایانه خود آشتی برقرار می‌کند؟ از سوی دیگر وی اخلاق را محصول عملکرد ژن‌ها و در نتیجه امری جبری می‌داند حال آنکه با فرض جبری بودن اخلاق، داوکینز نمی‌تواند توصیه اخلاقی داشته باشد و به ما بگوید باید در جهت افزایش دادن خیر برای اکثریت عمل کنیم؛ بنابراین اخلاق تکاملی مورد دفاع داوکینز و تحلیل وی از نقش ژن‌ها در اخلاق که به موجبیت اخلاقی و نوعی خود گرایی می‌انجامد در تقابل با سودگرایی اخلاقی قرار دارد. از طرفی پیامد گرایی سودگرایانه او یکی از مبانی مهم استدلال وی در

دفاع از سقط جنین است؛ اما حتی با فرض عدم تعارض میان اخلاق تکاملی و سودگرایی کلاسیک، خود نظریه سودگرایی نیز با چالش‌هایی جدی چون: نادیده گرفتن تکالیف اخلاقی، عدم توجه به عدالت، پیچیدگی و در برخی موارد غیرممکن بودن پیش‌بینی نتایج عمل و... مواجه است.

۴-۲. بررسی و نقد استدلال داو کینز در دفاع از سقط جنین

پس از بررسی مبانی اندیشه داو کینز که مقدمات استدلال وی در دفاع از سقط جنین را فراهم نموده، ضروری است استدلال او در این مورد را به‌طور مستقیم بررسی کنیم.

۴-۲-۱. تفکیک بی‌مبنای جنین انسان از انسان

اما این پاسخ تنها در نظر زیبا و جذاب به نظر می‌آید اما هنگامی که وارد صحنه عمل شود دارای عواقب وخیمی خواهد شد. عواقبی که نه تنها مسأله سقط جنین را تحت تأثیر خواهد داد بلکه دارای نتایج دردناکی در دیگر حوزه‌ها از جمله علم پزشکی و قانون و سیاست و غیره خواهد شد که همه‌ی آن‌ها پیامد قبول عقیده داو کینز درباره‌ی سقط جنین خواهند بود.

با تحلیل دلایل ایشان، می‌توان به این نتیجه رسید که اگر زجر کشیدن حیوانات در شرایط خاص خود بی‌مورد است بنابراین سقط جنین نیز در شرایط خاص خود بی‌مورد خواهد بود؛ بنابراین برای جایز شمردن سقط جنین تنها کافی است که جنین را نیز در مجموع سایر حیوانات قرار دهیم. با نگاهی سطحی به پاسخ ایشان درباره سقط جنین و پذیرفتن فرضی این پاسخ که آزادی حق سقط جنین را در دنیای امروزی به همراه دارد در آینده شاهد این خواهیم بود که مجوز آوردن بلاهایی بر سر انسان را خواهیم داشت که اکنون بر سر حیوانات می‌آوریم. به نظر می‌رسد که پاسخ داو کینز در واقع نوعی جدل با کسانی است که حقوق حیوانات را ضایع می‌کنند اما به حقوق جنین احترام می‌گذارند. این در حالی است که حتی با پذیرش پیش‌فرض تکامل‌گرایانه داو کینز، باید حقوق

حیوانات را نیز رعایت کنیم نه اینکه به استناد عملی غلط (در اینجا ضایع کردن حقوق حیوانات) اجازه سقط جنین بدهیم.

در نظام داروینیسیم انسان، با سایر حیوانات از لحاظ ارزش اخلاقی دارای مقام یکسانی است. حتی اگر تفکر را برای انسان امتیازی محسوب کنیم تا از طریق آن خود را از سایر حیوانات جدا کنیم باز هیچ فردی نمی‌تواند خود را به دلیل داشتن این امتیاز از سایر حیوانات جدا کند و ارزش اخلاقی بالاتری نسبت به سایر حیوانات برای خود قائل شود. داوکینز در استدلال خود با اشاره به اینکه ذبح و رنج حیوانات در جهان ما مورد قبول واقع شده است نتیجه گرفته است که پس رنج کشیده شدن جنین نیز باید پذیرفته شود. وی به شکلی زیرکانه و حتی شاید ندانسته، جنین انسان را از انسان بالغ جدا نموده و از این مقدمه که جنین با سایر حیوانات یکسان است و آزار حیوانات دیگر جایز است، به این نتیجه می‌رسد که بنابراین آزار جنین نیز جایز است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که به چه دلیل انسان بالغ را جدای از جنین قرار داده و او را وارد میدان نکرده است؟ اشاره‌ی دوباره به این مطلب ضروری است که در نظریه تکامل، امتیاز تفکر برای انسان بالغ موجب تمایز او از سایر جانداران نمی‌شود و هیچ‌گاه نمی‌تواند ارزش اخلاقی او را حتی به قدری ناچیز بالا ببرد. اگر جنین انسان دارای ارزش اخلاقی یکسانی نسبت به یک اورانگوتان یا گاو است، بی‌مورد است که انسان بالغ را شامل این حکم نکنیم. بی‌تردید جنین و اورانگوتان و گاو نیز به همان اندازه حق زندگی دارند که انسان بالغ دارد.

از طرف دیگر داوکینز معتقد است بر مبنای نظریه تکامل، انسان ویژگی منحصر به فردی ندارد تا او را از سایر جانداران متمایز کند، اما حتی اگر به واسطه بهره‌مندی از ویژگی‌هایی چون تعقل و زبان انسان را از سایر جانداران برتر بدانیم، جنین انسان هنوز به مرتبه تعقل نرسیده تا بتوانیم او را از سایر جانداران متمایز کنیم. داوکینز تلاش می‌کند با استناد به این مسأله هرگونه برتری جنین انسان بر سایر جانداران را باطل نموده و در نتیجه سقط جنین را در مرتبه کشتن حیوانات قرار دهد؛ اما در اینجا نکته‌ای وجود دارد که وی

به آن توجه نمی‌کند. درست است که جنین انسان در مرتبه جنینی از قدرت تفکر برخوردار نیست و قدرت تکلم ندارد اما باید توجه نمود، قوه و استعداد تفکر و تکلم در او وجود دارد و بر همین اساس است که به آن جنین انسان می‌گوییم؛ بنابراین با از بین بردن جنین انسان در حقیقت یک استعداد و ظرفیت برای انسان بودن را از بین بردیم و همین نکته تفاوت سقط جنین با از بین بردن سایر جانداران را مشخص می‌کند. در زندگی روزمره نیز با نمونه‌هایی مواجه هستیم که انسان یا موجود زنده‌ای به دلیل ظرفیت بالقوه‌ای که در آن وجود دارد برایمان از دیگر انسان‌ها یا موجودات زنده ارزشمندتر است، هرچند که از نظر ویژگی‌های بالفعل با آن‌ها برابر باشد. در حقیقت این ارزشمندی از این جهت است که معتقدیم در شرایط مناسب، آن استعداد به فعلیت خواهد رسید. البته ممکن است اشکال شود اگر بر این اساس که سقط جنین مستلزم از بین بردن قوه و استعدادی برای انسان بودن است، با سقط جنین مخالفت کنیم، آنگاه می‌توان این مسأله را تعمیم داد و بر این مبنا استدلال کرد که هر آمیزش جنسی باید به بچه‌دار شدن بینجامد چراکه در غیر این صورت امکانی برای انسان بودن را از نطفه‌ای که این قابلیت را دارد گرفته‌ایم. در پاسخ می‌گوییم ما در اینجا از امکانی استعدادی در جنین برای انسان شدن سخن می‌گوییم و امکان استعدادی امری تشکیکی است. پرواضح است که در جنین استعداد بالاتری برای انسان بودن وجود دارد زیرا تشکیل جنین پس از عمل لقاح و ترکیب نطفه زن و مرد است. در حقیقت با تشکیل جنین هویتی جدید خلق می‌شود که پیش از ترکیب نطفه زن و مرد وجود نداشت بر همین مبنا نمی‌توان استعداد جنین برای انسان شدن را با استعداد نطفه زن یا مرد به‌تنهایی برای انسان شدن هم‌تراز دانست. نطفه زن یا مرد مادامی که با نطفه جنس مخالف ترکیب نشود استعدادی بسیار اندک برای انسان شدن دارد و لازم است فعالیتی ایجابی صورت گیرد تا به جنین تبدیل شود؛ اما در مورد جنین اگر مسیر طبیعی رشدش توسط انسان متوقف نشود به مرتبه انسانیت دست خواهد یافت. از طرفی اگر بگوییم با توجه به استدلال ما نباید در هیچ آمیزش جنسی از بچه‌دار شدن ممانعت کرد چون مستلزم از بین بردن استعدادی برای انسان بودن است، می‌توان این اشکال را تعمیم داد و مدعی

شد انسان اگر ازدواج نکند نیز از استعدادی برای ایجاد انسانی جدید جلوگیری کرده است؛ اما در چنین شرایطی این اشکال غیرعملی شده و با شهودات متعارف ما سازگار نیست. همچنین جلوگیری از بچه‌دار شدن در بسیاری از آمیزش‌های جنسی برای برقرار شدن توازن و تعادل در زادوولد و در نتیجه حفظ نظم و بقای جامعه انسانی که در نهایت به تبلور بهتر استعدادهای انسان می‌انجامد، پس نمی‌توان این عمل را با سقط جنین که در مواردی خاص صورت می‌گیرد و در بسیاری از موارد تشکیل جنین محصول انتخاب والدین بوده است مقایسه کرد و در مورد هر دوی آن‌ها حکمی واحد صادر نمود.

۴-۲-۲. جواز کشتن بیماران لاعلاج

با نظر به این موضوع می‌بینیم که اگر استدلال داوکینز برای آزادی حق سقط جنین پذیرفته شود در شرایطی قرار می‌گیریم که در پی آن اجازه قتل انسان‌های بالغ نیز، به دلایل مشابه با دلایلی که سقط جنین صورت می‌گیرد، داده می‌شود. برای مثال اگر ما حق این را داشته باشیم (چنان که پیامد گرایی داوکینز این حق را به ما می‌دهد) جنینی را به دلیل داشتن اختلالاتی که موجب نقص ذهنی و جسمی او پس از تولد شده را از داشتن زندگی محروم کنیم پس این حق را داریم که فرد بالغی را به دلیل ابتلا به بیماری‌ای که در آینده قرار است موجب فلج ذهنی یا جسمی او شود از بین ببریم. در هر دو مورد ما مرتکب از بین بردن موجودی شده‌ایم و هدف ما برای از بین بردن آن‌ها یکسان است. اجازه برای زنده به دنیا آمدن جنین تقریباً همان عواقبی را خواهد داشت که فرد مبتلا به فلج ذهنی باید در انتظارشان باشد. نمی‌توان گمان کرد که داوکینز موافق این باشد که همه‌ی بیماران لاعلاج، اعم از بزرگ و کوچک را از بین ببریم فقط به دلیل اینکه وضعیتی شبیه به جنین بیمار دارند. در حقیقت این مسأله با پیامد گرا بودن او نیز ناسازگار است و می‌تواند پیامدهای ناگواری چون از بین بردن بیماران ذهنی یا افرادی که مبتلا به بیماری‌های لاعلاج هستند به همراه داشته باشد که انجام این اعمال با شهودات و ارتکازات اخلاقی ما نیز سازگار نیست.

البته ممکن است گفته شود جنین با انسان بالغ تفاوت دارد و تجویز سقط جنین مجوزی برای از بین بردن بیماران لاعلاج نمی‌دهد؛ اما باید توجه نمود اگر معیار انسان بودن و وجه تمایز انسان از سایر موجودات بهره‌مندی او از قوه تعقل و توانایی تفکر منطقی باشد، جنین استعداد این را دارد که انسانی بالغ شود و از نیروی تعقل بهره‌مند شود، بنابراین با از بین بردن جنین امکان طی مسیر لازم برای رسیدن به مرتبه انسان بالغ را از او گرفته‌ایم، پس نمی‌توان از تفاوتی ماهوی میان سقط جنین و از بین بردن بیماران لاعلاج سراغ گرفت. از سوی دیگر اگر معیار انسان بودن تفکر منطقی باشد جنین از معلولان ذهنی ارزشمندتر می‌شود چرا که حداقل ظرفیت لازم برای برخورداری از قدرت استدلال را دارد حال آنکه معلول ذهنی چنین استعدادی را ندارد، پس چگونه می‌توان سقط جنین را مجاز دانست در حالی که از بین بردن معلولان ذهنی را غیراخلاقی می‌دانیم؟ در حقیقت چون داو کینز مرز ماهوی میان انسان و حیوان قائل نیست و ویژگی‌هایی چون زبان‌آوری یا تعقل را دلیل تمایز انسان از حیوانات نمی‌داند وقتی می‌گوید می‌توانیم حیوانات را برای اهداف سودگرایانه از بین ببریم، چرا نتوانیم انسان‌ها را برای چنین اهدافی از بین ببریم؛ اما مسأله این است که حتی اگر داو کینز تعقل را ویژگی منحصربه‌فرد انسان می‌دانست باز هم سقط جنین بر اساس قیاس با حیوانات صحیح نبود زیرا جنین انسان نیز ظرفیت و استعدادی برای انسان شدن و بهره‌مندی از تعقل دارد و سقط کردن جنین از بین بردن این استعداد است.

۴-۲-۳. بی‌توجهی به تمایز اساسی انسان از حیوان

یکی از مقدمات مهم در پاسخ داو کینز به مسأله سقط جنین، انسان‌شناسی تکاملی است. بر مبنای نظریه تکامل، انسان تفاوت ماهوی با سایر جانداران ندارد.

اما منتقدان این نوع انسان‌شناسی معتقدند تفاوت‌های انسان با سایر حیوانات آن‌چنان زیاد است که نمی‌توان پذیرفت نیای مشترکی داشته باشند. مهم‌ترین تفاوت برخورداری انسان از نیروی تعقل و تفکر منطقی است؛ اما از نظر طرفداران تکامل گرچه تفکر منطقی در میان انسان‌ها قوی‌تر از سایر جانداران است اما به‌هر حال این ویژگی، خصوصیتی نیست که تفاوت و مرز ماهوی انسان از حیوانات را مشخص کند و در اینجا می‌توان از اختلاف

رتبی و درجه‌ای قوه تعقل در انسان و حیوانات سخن گفت. داوکینز به استناد به این مقدمه ادعا می‌کند وقتی معیاری برای برتری انسان از حیوان وجود ندارد پس چگونه می‌توانیم از برتری جنین انسان از حیوان سخن بگوییم؟ وی در نهایت نتیجه می‌گیرد چون به راحتی حیوانات را از بین می‌بریم پس سقط جنین نیز مانعی ندارد و به لحاظ اخلاقی نادرست نیست.

اما به نظر می‌آید تبیین انسان‌شناسی تکاملی از ماهیت انسان و مرز میان انسان و سایر جانداران ناقص باشد. گرچه طرفداران نظریه تکامل شواهدی ارائه می‌دهند که نمایانگر وجود قوه تعقل در سایر جانداران است اما این شواهد در نهایت می‌توانند تبیین ارسطویی در تحلیل وجه تمایز انسان از سایر موجودات زنده را با چالش مواجه کند. به نظر می‌آید با توجه به مبانی اندیشه مارتین هایدگر بتوان معیاری ارائه داد که بر اساس آن تمایز میان انسان و حیوانات مشخص شود. در صورت وجود چنین وجه تمایزی یکی از مقدمات بنیادین پاسخ داوکینز به مسأله سقط جنین باطل می‌شود و در نتیجه پاسخ وی به این مسأله نیز ناکارآمد خواهد شد.

فلسفه هایدگر اولاً و بالذات تحقیقی در باب معنا و چیستی وجود محض است، یعنی وجودی که تعین خاصی ندارد. وی معتقد است با تمام تلاشی که فیلسوفان برای پاسخ دادن به این پرسش انجام داده‌اند، تاریخ مابعدالطبیعه، تاریخ غفلت از وجود است و این متفکران به چیزی بیش از موجود (وجودی که محض نیست و دارای تعین است) دست نیافته‌اند (هایدگر، ۱۳۹۵: ۹-۸). از نظر هایدگر برای فهم معنای وجود لازم است از انسان و تشریح ویژگی منحصره‌فرد او آغاز کنیم (همان: ۲۹). وی معتقد است ویژگی منحصره‌فرد آدمی به نحوه خاص هستی او بازمی‌گردد که از سایر موجودات متمایز است. هایدگر با توجه به هستی منحصره‌فرد انسان، از او با عنوان دازاین^۱ یاد می‌کند. تفاوت دازاین با سایر موجودات این است که فهمی از هستی خود دارد و هستی با همه امکاناتش برای او گشوده است. فهم دازاین از هستی خودش و گشوده بودن هستی برای او یکی از

تعینات هستی دازاین بوده و درعین حال ویژگی منحصره فردی است که او را از سایر موجودات جدا می کند. گشودگی وجود برای دازاین به این معناست که همواره نحوه های مختلف بودن برای دازاین امکان پذیر است و بر مبنای این امکاناتی که پیش روی او قرار گرفته می تواند انتخاب کند و نحوه هستی خودش را محقق کند؛ اما در سایر موجودات ماهیت و چیستی از قبل مشخص بوده و چیزی نیست که توسط آن موجود محقق شود (همان: ۱۸-۱۷)؛ بنابراین از نظر هایدگر ویژگی منحصره فرد انسان که او را از سایر جانداران متمایز می کند به نحوه هستی خاص انسان و ارتباط منحصره فردی بازمی گردد که با هستی محض دارد. در حقیقت هایدگر نیز مانند حامیان نظریه تکامل معتقد است انسان به جهت برخورداری از قدرت تفکر یا فاعل شناسا بودن (چنانکه دکارت معتقد بود) از سایر موجودات متمایز نمی شود، بلکه تفاوت اصلی او با سایر موجودات در این است که آدمی برخلاف سایر موجودات می تواند نحوه بودن و ماهیت خود را انتخاب کند و گشوده بودن هستی برای او چنین امکانی را برایش فراهم کرده است. همچنین ظرفیت رشد و کمال انسان حد و نهایی ندارد. در حقیقت از منظر اندیشه هایدگر، انسان به واقع نیست بلکه یک توانایی و ظرفیت برای بودن است، درحالی که هستی سایر موجودات تثبیت شده، ماهیت آن ها از قبل مشخص است و از حدی که به نحو پیشینی برایشان تعیین شده فراتر نمی روند؛ بنابراین با توجه به انسان شناسی هایدگر می توان به وجهی از ماهیت انسان اشاره کرد که او را از سایر موجودات زنده متمایز کرده و می تواند دلیلی به نفع توجه اخلاقی ویژه به او باشد؛ زیرا بر مبنای نظام فکری هستی شناسانه هایدگر که در آن فهم هستی بر هر چیز تقدم دارد و ارزش هر موجود بر مبنای ارتباطی که با هستی محض دارد تعریف می شود، انسان عمیق ترین رابطه را با هستی دارد چرا که می تواند نحوه های مختلف بودن را تجربه کند و هستی این امکانات را در اختیار او قرار داده است؛ اما این امکان برای حیوانات وجود ندارد که چنین مواجهه عمیقی با هستی داشته باشد چرا که نحوه بودن او از پیش تعیین شده و محدوده مشخصی دارد. همچنین بر این مبناء، تفاوتی بنیادین میان از بین بردن حیوانات و سقط جنین به وجود آمده و یکی از مهم ترین

مقدمات استدلال داوکینز در دفاع از سقط جنین باطل می‌شود. البته ممکن است اشکال شود که جنین هنوز انسان بالغ نیست تا نحوه هستی خاص انسان را داشته باشد. در پاسخ می‌گوییم جنین انسان این توانایی و استعداد را دارد تا به انسان بالغ تبدیل شود و در نتیجه نحوه هستی منحصر به فرد را داشته و با امکانات متعددی که هستی جهت تحقق ماهیتش پیش روی او قرار می‌دهد مواجه شود؛ بنابراین با سقط کردن جنین در حقیقت این ظرفیت و استعداد را از بین بردیم و اجازه شکوفایی در مسیر کمال ندادیم.

۴-۲-۴. ناکارآمدی نظریه داوکینز برای دفاع از سقط جنین

استدلالی که داوکینز برای حمایت از حق سقط جنین طرح کرده است صورتی منطقی ندارد؛ زیرا مدعای وی به شکل استدلالی نیست بلکه نوعی جدل، برای به چالش کشیدن مخالفان سقط جنین است که آن‌ها را با عقاید خودشان انتقاد می‌کند. استفاده از چنین دلایلی به هیچ وجه برای دفاع از سقط جنین کارایی ندارند بلکه این دلایل می‌توانند دلایل محکمی برای حمایت از حقوق حیوانات باشند. به سخن دیگر، اینکه مخالفان سقط جنین مخالف تشریح زنده شامپانزه‌ها در آزمایشگاه نیستند اما برای جنین انسان ارزش زیادی قائل‌اند، نمی‌تواند انتقادی برای دفاع از سقط جنین باشد؛ بلکه باید انتقادی برای دفاع از حقوق حیوانات باشد. بدین شکل که زجر کشیدن انسان و حیوانات دیگر باید برای ما به یک اندازه اهمیت داشته باشد.

نتیجه‌گیری

داوکینز در استدلال خود به نفع سقط جنین، نظریه تکامل و پیامد گرایی اخلاقی را به عنوان دو مبنای اصلی به کار می‌گیرد. با توجه به نظریه تکامل، تفاوت ذاتی انسان با سایر موجودات را رد کرده و معتقد است هر چند جنین انسان ظرفیتی برای انسان بودن دارد، از آنجاکه ما در شرایطی که منفعت ایجاب می‌کند حیوانات را از بین می‌بریم، می‌توانیم جنین انسان را نیز سقط کنیم. در حقیقت بر مبنای پیامد گرایی اگر منفعت سقط جنین برای اکثریت بیش از سقط نکردن آن باشد امکان سقط جنین وجود دارد. در

تحلیل و نقد استدلال داو کینز مشخص شد که این استدلال با توجه به مبانی‌ای که مورد استفاده قرار می‌دهد هم از منظر فلسفی و هم از منظر علمی و زیست‌شناختی مورد مناقشه قرار گرفته است. منتقدان نظریه تکامل معتقدند نه تنها شواهد تجربی کافی برای حمایت از این نظریه وجود ندارد بلکه شواهد تجربی مهمی وجود دارد که ناقض نظریه تکامل و اصل انتخاب طبیعی است. از طرفی نظریه تکامل صرفاً مدعی می‌شود که در تنازع برای بقا گونه‌ی قوی‌تر باقی می‌ماند اما به‌طور دقیق توضیح نمی‌دهد که ویژگی‌هایی که سبب بقای یک گونه است چگونه پدیدار می‌شوند؛ بنابراین این نظریه تا حدی مبتنی بر حدس و گمان بوده و اتقان فلسفی لازم برای حمایت از استدلال داو کینز در دفاع از سقط جنین را فراهم نمی‌کند. خود داو کینز در تبیین چگونگی پدیداری موجودات جهان بر اساس ژن‌ها و نظریه تکامل، به عدم آگاهی ما از نحوه‌ی قرار گرفتن ژن‌ها در کنار یکدیگر و پیدایش ویژگی‌های منحصربه‌فرد آن‌ها اعتراف می‌کند. پیش‌فرض دیگر استدلال داو کینز در دفاع از سقط جنین پیامد گرایی از نوع سودگرایی کلاسیک است، اما این پیش‌فرض با دیدگاه اخلاقی خودگرایانه‌ی وی که در کتاب ژن خودخواه از آن دفاع می‌کند سازگار نیست. از طرفی نظریه داو کینز درباره سقط جنین هیچ‌گاه نمی‌تواند وارد عمل شود زیرا ضرر عمل کردن به چنین دیدگاهی بسیار بیشتر از سود آن است چراکه همان‌گونه که بیان گردید استدلال وی در دفاع از سقط جنین می‌تواند به صدور مجوز برای از بین بردن انسان‌هایی که بیماری‌های لاعلاج داشته یا به لحاظ ذهنی عقب‌مانده هستند بشود؛ اما راه‌حل داو کینز برای مسأله سقط جنین ثمرات عملی مثبتی برای حقوق حیوانات دارد. وی در مقایسه سقط جنین با کشتار حیوانات و استفاده از آن‌ها در آزمایشگاه‌ها، در نهایت تلاش می‌کند امکان سقط جنین را نتیجه‌گیری کند. گرچه با توجه به نقدهایی که مطرح شد پاسخ او موجه نیست اما این پاسخ به نحو غیرمستقیم استفاده بی‌رویه از موجودات زنده در جهت اهداف بشری را مورد انتقاد قرار می‌دهد و از این منظر می‌تواند در مباحث اخلاق حیوانات و محیط‌زیست مورد استفاده قرار گیرد. داو کینز در استدلال خود برای دفاع از سقط جنین، گونه پرستی انسان و

بی توجهی او به سایر موجودات زنده را به عنوان مقدمه مطرح می کند اما در نهایت رعایت حقوق حیوانات را نتیجه نمی گیرد. با این وجود او به طور ضمنی واقعیت مهمی را در خصوص بی توجهی بشر به سایر جانداران مطرح می کند که می تواند راهنمای مدافعان حقوق حیوانات باشد و به عنوان محرک وضع قوانین حقوقی و اخلاقی در جهت محدود کردن کشتار حیوانات و استفاده بی رویه از آنها در راستای اهداف بشری مورد ملاحظه قرار گیرد. همچنین این مسأله می تواند آدمی را متوجه مقام خلیفه الهی کند که بر مبنای آن انسان جانشین خداوند بر روی زمین بوده که بر اساس آن نه تنها انسان مجاز نیست نگاهی سودجویانه و استثمار گرایانه به موجودات دیگر داشته باشد بلکه موظف است با آنها همانند پروردگار برخورد کند و نگاهی مراقبت گرایانه نسبت به طبیعت و سایر موجودات داشته باشد.

منابع

- اسلامی، حسن. (۱۳۸۴). رهیافت‌های اخلاقی به سقط جنین؛ یک بررسی موردی. فصلنامه باروری و ناباروری، ۶(۴): ۳۲۲-۳۴۲.
- ۲ فرانکنا، ویلیام. (۱۳۸۳). فلسفه اخلاق. ترجمه هادی کاظمی، قم. انتشارات طه، چاپ دوم.
- ۴ هایدگر، مارتین. (۱۳۹۵). هستی و زمان. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران. انتشارات نی، چاپ ششم.
- ۵ اترک، حسین. (۱۳۸۷). دلایل فلسفی موافقان و مخالفان سقط جنین (سقط جنین در فلسفه اخلاق)، مجله‌ی اخلاق و تاریخ اخلاق پزشکی، ۱(۳): ۶۴-۵۵.
- ۶ باربور، ایان. (۱۳۹۴). علم و دین. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ نهم.
- ۷ وست، هنری آر. (۱۳۹۲) پیامد گرایی، ادواردز، پل، بورچرت. دونالد ام، دانشنامه فلسفه اخلاق، ترجمه انشا الله رحمتی. تهران. نشر سوفیا، چاپ اول.
- ۱۱ فرخی بالا جاده، علیرضا. (۱۳۸۹). بررسی استدلال سادگی ریچارد داوکینز درباره‌ی پیدایش جهان با تکیه بر آرای کیث وارد، مجله جستارهای فلسفی، ۶(۱۸): ۲۴-۵.
- ۱۲-هاچینسون، جرج. (۱۳۷۱). تئاتر اکولوژی و بازی تکامل، ترجمه مظفر شریفی و عبدالحسین وهاب‌زاده، مشهد، نشر نیکا، چاپ اول.
- ۱۳-علوی سرشکی، سید محمدرضا، (۱۳۶۴). تکامل یا تناقض، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- ۱۴-نیستانی، زینب، آل‌بویه، علیرضا (۱۳۹۶). سامری خیرخواه و جواز سقط جنین، مجله تأملات فلسفی، ۷(۱۹): ۵۹-۸۸.

- Dawkins, Richard.(1996). The Blind Watchmaker,Harlow,Langman. Oxford University Press.
- Dawkins, Richard.(2004). The Ancestor's Tale. New York.Publishers: Houghton Mifflin Harcourt.
- Dawkins, Richard.(2003). A Devil's Chaplain.New York. Preceded by: Unweaving the Rainbow: Science, Delusion and the Appetite for Wonder.
- Dawkins, Richard.(2014). Abortion and Down Syndrome: An Apology for Letting Slip the Dogs of Twitterwar. www.richarddawkins.net.
- Dawkins, Richard.(2009). The Greatest Show on Earth: The Evidence for Evolution.New York. Publishers: Free Press, Transworld Publishers.
- 6-Dawkins, Richard.(1995). River Out of Eden: a Darwinian View of Life. London.science Masters.
- 7-Dawkins, Richard.(1989).The Selfish Gene. New York, Oxford University Press.
- 8- Dawkins, Richard. (2006).The God Delusion. London. Bantam Press.
- 9. Darwall, Stephen.(2003). Deontology. London, Blackwell Publishing.
- 10. Haines, William.(2006). Consequentialism, Internet Encyclopedia of Philosophy, The University of Hong Kong China.
- 11-Gerafen,Alan,Ridley,Mark,Richard.(2006). Dawkins How a Scientist Changed the Way We Think. New York. Oxford University Press
- 12. Taylor, Charles.(1985). The Concept of a Person Volume 1. Cambridge. Cambridge University Press.
- 13-Gerafen,Alan,Ridley,Mark.(2006).Richard Dawkins How a Scientist Changed the Way We Think. New York. Oxford University Press.

- 14-Colson, Charles W, Cameron, Nigel. de s.(2004). Human Dignity in the Bioceth Century. USA. Intervarsity Press.
- 15-Ward, Keith, God.(1996). A God for the Perplex, Oxford. Clarendon Press.
- 16-Plantinga, Alvin.(2011). Where the Conflict Really Lies? Science, Religion and Naturalism New York. Oxford University Press.
- 17-McGrath, Alister E.(2007). The Dawkins Delusion? Atheist Fundamentalism and the Denial of the Divine. USA. Intervarsity Press.
- 18-Bateson, Patrick.(2006). The Nest, s Tale. A replay to Richard Dawkins, Springer, Biology and Philosophy, 21:553-558.
- 19-Fridman, Walter.(2007). Critique of the Theory of Evolution, USA, Manufactured.